

فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۴، شماره ۵۴، زمستان ۱۴۰۱، صص ۳۴۲-۳۶۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۲۵

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2022.575867.1200](https://doi.org/10.30495/dk.2022.575867.1200)

## بررسی عنصر آتش در ایران باستان و چگونگی بازتاب آن در اندیشه مولانا

دکتر سهیلا ذوقی<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از عناصر سازنده و بنیادی در جهان مادی که همواره نقش ارزشمندی در زندگی بشر ایفا کرده است، «آتش» است. هر چه در جهان وجود دارد همگی به نوعی با این عنصر مقدس در ارتباط است. آتش از دیرباز در اساطیر ایرانی، جایگاه ویژه داشته است. زرتشت به آن جنبه اخلاقی و معنوی داد و آن را علامت و نشانه زنده‌ای از پاکی و طهارت دانست.

با توجه به راز آفرینی و شکوهمندی ذات آتش و نماد بودن آتش در اساطیر و افسانه‌های اقوام و ادیان گذشته و امروز، درمی‌یابیم که این عنصر همواره با زندگی و حیات انسان‌ها و مناسک و مراسم آیینی آن پیوند داشته است. مسلم است که آتش در پیشینه فرهنگی نیاکان ما، باور و اعتقادی دینی بوده است؛ اما امروز می‌توان آن را نماد پیوند در فرهنگ گذشته و حال دانست. عارف ایرانی مثل مولانا این آتش را در مکتب عشق و جمال به بیان‌های رمزی بیان نموده و دیدار با نور را چون زرتشت در مراحل سیر و سلوک نشان داده و در شهود باطنی به دیدار با نور رسیده است. این آتش همانی است که در گفته مولانا چنین انعکاس یافته است «هرکه این آتش ندارد نیست باد» و این آتش در شراب معنوی و موسیقی عرفانی و جمال معشوق بروز می‌کند و عرفان ایرانی را یکسره به رنگ خود درمی‌آورد. در این گفتار کوشیده می‌شود تا تفسیر و تحلیلی از آتش در دیدگاه مولانا با روش تحلیلی (کتابخانه‌ای) داده شود.

**کلیدواژگان:** آتش، ایران باستان، مولانا، عرفان، عشق.

<sup>۱</sup>. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، مرکز نظرآباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نظرآباد، ایران.



## مقدمه

در اساطیر ایرانی، آفرینش آتش با آفرینش رستنی‌ها وابستگی دارد و رابطه نزدیک بین آتش و رستنی‌ها در تصوّرات قوم هند و ایرانی ناشی از آن است که این قوم عادت داشت آتش را از سائیدن دو قطعه چوب به یکدیگر به دست آورد، به این دلیل در کتاب مقدّس ودا گفته شده آتشی که در چوب پدید می‌آید، نطفه رستنی‌ها را دربردارد و در آن‌ها پراکنده است. اما آتش در عین حال یک ریشه و مأخذ ربّانی نیز دارد؛ چون قوم هندو، آتش را پسر ربّ النوع آسمان، «دیوس» می‌داند و چنین می‌پندارد که آتش در آغاز در آسمان پدید آمده و سپس، به زمین آورده شده است. گمان دیگر این است که ریشه آذر را باید در آب‌های آسمانی جست جو کرد. نظر به جنبه‌های ربّانی آتش، در هند آگنی یا آتش زمینی را دارای خصایص ثلاثه می‌دانند و آن را «تریشدَهسته» (Trisadhastha)، (دارنده سه مأوی) می‌خوانند، زیرا این عنصر روان بخش، مأوایی در آسمان، مأوایی در زمین، و مأوایی در دل آب‌ها دارد. به طور کلی آتش زمینی نزد اقوام هند و اروپایی احترام فراوانی داشت. در یونان قدیم تحت نام «هیستا» (Hestia) و در رُم به نام «وستا» (Vesta) مورد پرستش بود. در هند، آتش اهلی «گرهپتی» (Grhapati) (سرور خانه) نام دارد. هندوان آتش را «آتی ثی» (Atithi) (مهمان) در خانه مردمان نیز خوانده اند. چون آتش عنصری است جاودانی که نزد مردم فانی مسکن گزیده است، و باز هندوان آتش را «ویشپتی» (سرور ساکنین) و به عبارت دیگر رهبر و نگهبان خود می‌نامیدند. آتش، دوست، برادر و نزدیک ترین خویشاوند بشر است. آتش موجودات پلید را می‌راند و حیوانات درنده را شبان گاه از حمله به مأوای مردمان باز می‌دارد. دیگر از علل سودمندی آتش، نقش این عنصر به عنوان پیک بین مردمان و خدایان است؛ چه آتش، نفقه و قربانی‌های جهانیان را نزد خدایان می‌برد. در هند، آتشی را که طی مراسم نفقه و قربانی می‌افروزند «نراشمس» (Narashamsa) (ستایش مردمان) می‌خوانند. همان طور که می‌دانیم، آتش در ایران مقام و منزلت رفیعی دارد و به عنوان مظهر ربّانیت در روی زمین در خانه کلیه پارسایان و مؤمنان مسکن می‌کند (ر.ک: کارنوی، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۱).

بررسی تاریخ اجتماعی بشر، گویای این مهم است که عناصر مقدس چهارگانه آب، باد، خاک و به ویژه آتش، از روزگاران بسیار کهن در جوامع بشری از اهمیت و تقدس خاصی برخوردار بوده اند؛ به طوری که فلاسفه باستان نیز پیدایش جهان هستی و منشأ حیات را به نوعی با یکی

از این عناصر چهارگانه مرتبط دانسته اند که البته از آن میان، آتش جایگاه بسیارمهم تری داشته است. فلاسفه یونان باستان از جمله فیثاغورث و پیروان وی، اعتقاد داشتند که آتش بن مایه جهان هستی است و تمام مظاهر طبیعت مانند خورشید، ماه، ستارگان، زمین و غیره به گرد کانونی از آتش می‌گردند. همچنین فلاسفه هند باستان-عصر ودایی- نیز معتقد بودند که اصل آفرینش و خلقت جهان هستی بر اساس گویی زرین و آتشین است که پس از هزار سال منفجر شده و روح جهان، پروشه (purusha)، از این گوی زرین پدید آمده است. شاید اختصاص یافتن بیش از دویست سروده از زیباترین سروده‌های ودایی که همراه با القاب گوناگونی از اگنی (آتش) اند، حاصل همین اندیشه هندوان عصر ودایی باشد.

در فرهنگ ایران باستان نیز، مانند فرهنگ هندوها، می‌توان به پنج نوع آتش مقدس اشاره کرد: ۱- «برزی سَوَنگَه» (Berezisavagha) (بسیار سودمند) نام کلی آتش بهرام است، یعنی آتش مقدسی که در حضور اهورامزدا شعله ور است و در آتشکده‌ها نگهداری می‌شود. ۲- «وَهوفریان» (Vohu Fryana) (یار نیک) آتشی است که در بدن مردمان و چارپایان مشتعل است و آن‌ها را گرم نگاه می‌دارد. ۳- «اروازیشت» (Urvazishta) (بسیار فرح بخش) در گیاهان می‌سوزد و در نتیجه سائیدن، شعله بر می‌انگیزد. ۴- «وازیشت» (Vazishta) (بهین برنده) آتش برق؛ آتش آسمانی و برقی است که گنبد لاجوردی را تطهیر می‌کند. ۵- «سپنیشت» (Spenishta) (بسیار مقدس) در بهشت در حضور اهورامزدا پرتوافکن است. از این پنج آتش، یکی می‌نوشد و تغذیه می‌کند، و آن آتشی است که در بدن مردمان است. یکی می‌نوشد ولی تغذیه نمی‌کند، و آن آتشی است که در گیاهان به سر می‌برد و از برکت آب رشد و نمو می‌کند. دو آتش دیگر تغذیه می‌کنند ولی نمی‌نوشند، و آن دو آتشی اند که معمولاً در جهان استفاده می‌شوند، و همچنین آتش بهرام. آتش آخری، نه تغذیه می‌کند و نه می‌نوشد، و آن «وازیشت» (Vâishta) نام دارد. این طبقه‌بندی را تلموذی‌ها در قرن دوم میلادی از زرتشتیان به عاریت گرفتند و نزد آن‌ها موفقیت عظیمی کسب کرد. گذشته از این پنج آتش، اوستا از آتش دیگری به اسم «نیریوسنگ» (Nairyosangha) یا نریوسنگ نام می‌برد. این آتش از دودمان خسروانی است و نام آن، واژه «نِراشمس» را، که در هند به صورت صفت اگنی یا آتش زمینی به کار می‌رفت، به خاطر می‌آورد. نیریوسنگ نیز، مانند نراشمس، پیک میان مردمان و ایزدان است، و چون سلاطینی که از فرّ ایزدی برخوردارند، نزد آن‌ها سکنا دارد. گوهر ربّانی شاهان، بیشتر «خورنّه»

(فارسی باستان: (فَرَنَه) {فَرّ کیانی} خوانده می‌شود. فَرّ کیانی، همان طور که در داستان جم در شاهنامه می‌خوانیم، تا زمانی که شاهان نمایندگان شایسته قدرت ایزدی هستند این آتش با آن‌ها باقی می‌ماند. آتشی که در آغاز روشن و فروزان بود، ولی هنگامی که اهریمن بدان رسید آن را به تاریکی و دود آلوده ساخت (ر.ک: آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۶).

۳۴۵

مولانا از شاعران صاحب اندیشه است و حقایق انسانی را میان درون مایه‌های عرفانی بیان کرده است و شعر مولانا جایگاه والایی در میان اشعار دیگر شاعران داراست. علاقه مولانا به طبیعت در اشعارش کاملاً آشکار است. در این میان، واژه عنصر اسطوره‌ای آتش، از جمله کلماتی است که در شعر مولانا از بسامد بالایی برخوردار است. اهمیت این پژوهش در رابطه با توانمندی مولانا است که چگونه واژه‌ای را این گونه با فراوانی و با تعبیر مختلف در آثار خود به کار می‌برد؟ و اینکه آتش چگونه در کلام عارفانه مولانا بازتاب می‌نماید؟ آیا مولانا به جایگاه باستانی این عنصر در اندیشه خود پرداخته و تا چه میزان رسوب فکری سرزمین کهن پارسی در خصوص واژه آتش، جان کلام این عارف اندیشمند را تحت تأثیر قرار داده است؟ لذا در این مقاله برآنیم به بررسی عنصر آتش در ایران باستان و چگونگی انعکاس آن در اندیشه مولانا بپردازیم.

واژه آتش از جمله کلماتی است که در شعر مولانا از بسامد بالایی برخوردار است. اهمیت این پژوهش در رابطه با توانمندی مولانا است که چگونه واژه‌ای را این گونه با فراوانی و با تعبیر مختلف در آثار خود به کار می‌برد؟ و اینکه این عنصر باستانی چگونه در کلام عارفانه مولانا بازتاب می‌نماید؟ لذا در این پژوهش برآنیم به بررسی عنصر آتش در ایران باستان و چگونگی انعکاس آن در اندیشه مولانا بپردازیم.

### پیشینه تحقیق

در مورد مفهوم باستانی عنصر آتش به طور اخص در اشعار و اندیشه مولانا پژوهشی صورت نگرفته اما در باب این عنصر باستانی در کتب متعدد پژوهش‌هایی صورت گرفته که عبارتند از:

- رمز پردازی آتش از ژان پیر بایار

- جشن‌های آتش و مهرگان از هاشم رضی

- روانکاوی آتش از گاستون باشلار

## روش تحقیق

روش به کار گرفته در پیشبرد این مقاله، روش کتابخانه‌ای به صورت فیش برداری بوده است و ضمن مشاهده و شناخت بن مایه‌های اسطوره‌ای عنصر آتش در متون کهن و اساطیری، به بررسی دقیق آن در اشعار و اندیشه مولانا می‌پردازد.

## مبانی تحقیق

### واژه آتش

در لغت‌نامه دهخدا واژه آتش این چنین آمده است: «آتش {ت} (ا) (از زندی آتاداس) و اوستایی اتر، و سانسکریت هوت آتش، خورنده قربانی، از هوت، قربانی+آتش+خورنده، یکی از عناصر اربعه قدما و آن حرارت توأم با نوریست که از بعضی اجسام سوختنی برآید چون چوب و زغال و امثال آن‌ها. از آذر- آدر- در زبان شعر، به قبیلۀ جمشید، قبله دهقانان، قبله زرتشت، قبله معجوس، بستر سمندر، تخته زرنیخ و غیره تعبیر کرده اند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۵). «ریشه این کلمه در زبان سانسکریت «آدری» (âdri) به معنای زبانه و شعله آتش است و به عنوان صفت خدای آتش که «آگنی» (âgni) نامیده می‌شود، -آگنی خدای آتش است. یافتن آتش از مهم ترین اختراع زندگی بشر بوده است به ویژه در مناطق سردسیر که نخستین آشنایی ملت‌ها به صورت‌های گوناگون در اسطوره‌ها و افسانه‌های در پیدایش آن انعکاس یافته است» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۶). ایرانیان بیش از هر قوم دیگری با این عنصر زندگی نموده‌اند تا جایی که آن را مقدس شمرده‌اند و به راز و نیاز با آن پرداخته‌اند و جشن‌های مخصوص به آتش بر پا نموده‌اند. آتش در بطن همه موجودات طبیعت وجود دارد و عامل اصلی زندگی است. در شاهنامه آتش فروغ ایزدی قلمداد شده است.

بگفتا فروغی است این ایزدی      پرستید باید اگر بخردی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۰)

### اسطوره پیدایش آتش

در مورد پیدایش اولیه آتش نیز نظرات گوناگونی وجود دارد مثلاً در «ادب زرتشتی اورمزد آتش را از اندیشه خود به وجود می‌آورد بر اساس همین باور است که آتش پسر اورمزد خوانده شده است اما در ریگ ودا زمین و آسمان پدر و مادر آتش (آگنی) هستند» (رجبی، ۱۳۸۰: ۲۲۲). در «فرهنگ اساطیری» نیز روایتی آمده که «جمشید برای اینکه مردم در زمستان از سوز سرما در

امان باشند آتش را به عنوان هدیه برای آن‌ها آورد تا در ظلمات و تاریکی‌ها راه خود را پیدا کنند که با توجه به روایتی که از شاهنامه بیان شد نمی‌توان بر این مطلب مهر تایید زد چون کشف آتش به هوشنگ پیشدادی نسبت داده شده است. اسطوره‌های دیگر نیز حکایت از این مطلب دارد که اولین کاشف آتش جز خدای آتش (خود آتش) چیزی نیست که به وسیلهٔ رعد و برق در آسمان بر روی زمین تولید می‌شود و سبب سرسبزی دیگر موجودات می‌گردد. برخی آن را در آتش فشان‌ها و گازه‌های شعله ور نفتی و به صورت آتش که از زمین می‌جهد دیده اند. در دیگر روایات ایرانی آفرینش آتش را از سائیدن دو قطعهٔ چوب به هم به دست آورده اند» (یاحق، ۱۳۸۸: ۳۹۱).

آتش از میان عناصر چهارگانه لطیف تر، زیباتر و سودمندتر است، از دیرباز توجه اقوام ملل روی زمین را به خود جلب کرده است و تقدس و گرمی داشت آن ریشهٔ کهن دارد. آیین زرتشت آیین پاکی و بی‌آلایشی است و چون آتش بزرگترین پاک کننده و در عین حال پاکترین و نورانی ترین آتش است، از این رو سمبل این کیش به حساب آمده است. برخی از ناآگاهان بر این باورند که چون زرتشتیان به طرف نور و آتش عبادت می‌کنند، آتش پرستند حال آن که این عقیده و باور اشتباهی محض است، زیرا زرتشتیان به هیچ وجه آتش پرست نیستند، بلکه آتش را رمز و سمبل اهورامزدا می‌دانند.

آتش در دین زرتشت و پیش از آن برای ایرانیان محترم بوده و چون هدیه‌ای آسمانی برای نجات انسان در نظر گرفته شده که «اجاق» واحدی برای خانواده و جامعه به شمار می‌آمد. آتش در معبدها روشن نگه داشته می‌شده و مقدس بوده است.

### چگونگی بازتاب آتش در تاریخ ایران باستان (آیین زرتشت)

پیش از ورود آریایی‌ها به فلات ایران، اقوامی با فرهنگ و تمدن کهن در این سرزمین می‌زیسته‌اند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به گوت‌ها، لولوبی‌ها و به ویژه ایلامی‌ها اشاره کرد. ایلامی‌ها که قلمرو آن‌ها علاوه بر جلگهٔ خوزستان، بخش‌هایی از فلات ایران را شامل می‌شد، در اوایل هزارهٔ سوم پیش از میلاد، به یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تمدن بشری، یعنی خط و نگارش دست یافتند و اندکی پس از آن نیز در اواسط هزارهٔ سوم پیش از میلاد، در حوالی شوشتر، اولین دولت مستقل ایرانی را تشکیل دادند. بدین ترتیب، کشور ایران در سایهٔ نبوغ ایلامی‌ها، از دورهٔ پیش از تاریخ به دورهٔ تاریخی وارد شد.

به نظر می‌رسد که اقوام آریایی پس از ورودشان به فلات ایران که از اواسط هزاره سوم تا اوایل هزاره اول پیش از میلاد در چندین مرحله انجام گرفت، در پی آمیختگی‌های نژادی و به ویژه تبادلات فرهنگی که با بومیان فلات، به خصوص، ایلامی‌ها داشته‌اند، برخی از سنن تقدیس و نکوداشت آتش را از بومیان فلات گرفته باشند. اگرچه می‌دانیم عناصر اربعه و به خصوص آتش از کهن‌ترین ایام، نزد آریایی‌ها بسیار مقدس بود، ولی مشاهده برخی سنن دینی مرتبط با سنت تقدیس آتش در نقش برجسته‌های ایلامی این فرضیه را مطرح می‌کند که شاید سنت تقدیس آتش و برخی آیین‌های مربوط به آن به علت پیشینه بسیار کهنی که در جامعه ایلام باستان داشته است، در بین تبادلات فرهنگی بین ایلامی‌ها و آریایی‌ها، مورد پذیرش آریایی‌ها قرار گرفته و پس از آن نیز متناسب با فرهنگ آریایی-به خصوص با تأثیر از آموزه‌های دین زرتشت، به ویژه در دوره ساسانی- تغییر و تحولاتی یافته باشد. در اینجا، به منظور تبیین چگونگی سیر انتقالی این سنت کهن از بومیان فلات به اقوام آریایی و تحول و تکوین آن، ضروری است که به بررسی و تشریح برخی از آثار و داده‌های تاریخی کهن به جا مانده از این دو قوم پرداخته شود. در ناحیه کورانگون در شمال غربی فهلویات فارس، نقش برجسته‌ای از دوره ایلام کهن (اواسط هزاره سوم پیش از میلاد) وجود دارد که نشانگر مراسم آیینی بار عام خدایان ایلامی است. در این صحنه پادشاه ایلامی به همراه اعضای خانواده‌اش- و یا درباریان- در مقابل خدا و اله ایلامی که بر تخت نشسته‌اند، دیده می‌شود. در این صحنه خدای دیگری نیز وجود دارد که ظرفی در دست دارد که آب از آن فوران کرده و در ظرفی که در دست پادشاه است می‌ریزد نکته قابل توجه در این نقوش، حضور آتش / آتشدان بین خدا و پادشاه است که در واقع، به جایگاه مقدس آتش در مراسم آیینی ایلامی‌ها اشاره می‌کند. با توجه به پیشینه تاریخی و فرهنگی بسیار کهن ایلامی‌ها، وجود اینگونه نقوش مرتبط با مفاهیم آیین آتش در نقش برجسته‌ها، مهرها و نیز سایر مظاهر فرهنگی به جا مانده از ایشان، تداعی‌کننده این پرسش هست که آیا این گونه مفاهیم آیین مرتبط با آتش در آثار ایلامی، پیش نمونه برخی از آداب و رسوم آیین مربوط به آتش در اقوام آریایی نیست. از آنجا که آریایی‌ها پس از ورود به فلات ایران، با اقوام بومی به تبادل فرهنگی و ... پرداختند، به تدریج تحت تأثیر برخی از باورها و عقاید دینی و آیینی آن‌ها قرار گرفتند که از آن میان می‌توان به برخی از سنن، از جمله تقدیس آتش، اشاره کرد (آمیه، ۱۳۴۹: ۵۵).

«آذر» یا «آتر» از مقربان حضرت اهورایی و از محرمان درگاه اوست: زرتشتیان «آذر» را پور اهورامزدا می‌انگاشتند. چنان که در دعای آذر زرتشتیان یعنی «آتش نیایش» ایزد آتش را براندازنده ستایش و نیایش خطاب می‌کنند و آتش را باشنده «خانه و مان» می‌دانند. مطابق متن یشت‌ها، ایزد آذر، نگهبان خاص آتش بوده است و از میان گیاهان «آذرگون» یا «آذریون» به ایزد آذر اختصاص داشته است. گروه ستایش گران در سروده‌های خود که به ایزد بزرگ، پیشکش می‌کردند، خواسته‌های خود را به زبان می‌راندند.

ای آذر، عزیز اهورامزدا-افروخته باش

در این خانه پیوسته افروخته باش...

در این خانه روشن باش...

تا دیر زمان رستاخیز...

در ایران باستان، آتش جلوه‌ای از حقیقت نور بوده و مقدس است. مرکزیت آتش در دین زرتشت، یکی از بارزترین و شاخص‌ترین جنبه‌های این دین است. زرتشت به آتش، جنبه اخلاقی و معنوی بخشیده و آن را علامت و نشانه پاکی و طهارت دانسته است. مرکزیت آتش در دین زرتشت، از باورها و اعتقادات دوره باستان سرچشمه می‌گیرد که با اندک دگرگونی در اوستا نمود پیدا کرده است. در همه جای اوستا، آتش دارای مقامی والاست. ایرانیان، شعله آتش را یادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند و آتشدان فروزان در پرستش گاه‌ها را به منزله محراب قرار داده‌اند (پورداوود، ۱۳۵۶: ۱۰۲).

### جایگاه آتش در عرفان

از دورترین روزگاران تاکنون فرقه‌ها و نحله‌های عرفانی گوناگون پا به عرصه ظهور نهاده‌اند و از بین رفته‌اند که ویژگی مشترک همه آن‌ها، جستجوی حقیقت و رسیدن به معرفت بوده است. «یکی از نحله‌های عرفانی که مدت مدیدی زیسته و بر عرفان اسلامی نیز تأثیرات زیادی داشته، گنوسیسم (Gnosicism) است. نام این مکتب از «گنوس» به معنای معرفت و شناخت مشتق شده است. به عقیده گنوسیست‌ها، آتش اساس آفرینش است. شمعون مغ، بدعت‌گذار کهن گنوسی، گفته است که آتش، سرچشمه بنیادی جهان هستی است. از نظر او، آتش همان نیروی بیکران است که سرچشمه همه کیهان است و سرشتی دوگانه دارد؛ بخشی از آن درونی و بخشی از آن آشکار است. هر آنچه از آتش پیداست، ریشه در سرشت درونی دارد. سرشت



آشکار شامل چیزی است که دیدنی است. سرشت درونی شامل چیزی است که در محسوسات، به گونه مینوی درک می‌شود. از نظر شمعون، آتش آسمانی است، همچون درختی عظیم که تنه، شاخه‌ها، برگ و پوست این درخت، تجلی آتش است. شاخ و برگ آن در آتش می‌سوزند و از میان می‌روند اما میوه آن نمی‌سوزد و برای ذخیره شدن است. پس درخت آتش برای میوه و ثمره‌اش هستی یافته است. بنابر اسطوره شمعونی، جهان از آتش نافریده و متکی به ذات خود، پدید آمده است. بر این اساس جهان شش ریشه نخستین را که عبارتند از: عقل و اندیشه و صورت، کلمه و حکم و بازتاب، از حقیقت آتش گرفته است» (اسماعیل پور، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

در عرفان اسلامی، آتش کاربردهای گوناگون دارد. نجم‌الدین رازی به انواع نمودهای آن در عرفان این گونه اشاره کرده است: «گاه باشد که نشان عبور بر صفت آتشی باشد، و گاه که نشان گرمی طلب باشد، و گاه بود که نشان غلبه صفت غضب بود، و گاه بود که نشان غلبه صفت شیطنت بود، و گاه بود که نور ذکر بود بر مثال آتش، و گاه بود که آتش شوق بود که همیشه صفات بشری محو کند، و گاه بود که آتش قهر بود، و گاه بود که آتش هدایت بود چنانکه موسی را بود علیه السلام که «آنس من جانب الطورِ ناراً» و گاه بود که آتش محبت باشد تا ماسوای حق بسوزد، و گاه بود که آتش معرفت باشد که «و لو لم تَمَسَّسه نارُ نورُ علی نُورِ یهدی اللهُ لِنوره من یشاء» و گاه بود که آتش ولایت بود که «الله ولیُّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلماتِ الی النورِ» و گاه بود که آتش مشاهده بود که «ان بُورکَ من فی النارِ و من حولها» (رازی، ۱۳۵۲: ۱۸۹). آتش در باور مولانا عارف نامی قرن هفتم نیز در این مقال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### آتش از اشتراکات عرفان زرتشت و عرفان مولانا

آتش یکی از عناصر بنیادی، در تکوین هستی و در جهان مادی به شمار می‌آید. با رویکرد به ارزش و اهمیت آن در زندگی بشر، از دوره‌های باستان، تاکنون، روایت‌های اعتقادی و آیینی زیادی را نقل کرده‌اند. با رویکرد به این که در «آیین مزدیسنان، آفریده نیک اهورامزدا، باید گرمی داشته شود، ایرانیان آریایی آتش را موهبت ایزدی دانسته؛ شعله آتش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده‌اند و آتشدان فروزان را، در پرستشگاه به منزله محراب قرار داده اند» (معین، ۱۳۸۴: ۶۰). «آتش در دین زرتشتی نماد اهورامزدا و کانون عبادت‌های روزانه آن‌هاست؛ مظهر و نماد «اشه» (نیروی راستی در مقابل نیروی دروغ) آتش است و

آتشگاه، جایگاه بر خواندن و ستودن اهورامزدا است. زرتشت در پی گذار از آتش و نهادن فلز گداخته بر سینه‌اش، حقایق پیام خود را به اثبات رسانید و در پایان جهان، با گذر از آتش و فلز گداخته است که کردار مردمان را، در روز رستاخیز می‌سنجد و داد می‌دهند» (بهار، ۱۳۷۶: ۲۰).

۳۵۱

سروده‌های زرتشت بیش از هرچیز، سرشار از دریافت‌های معنوی و عرفانی است، بلکه با زبانی عارفانه سروده شده و یکی از ویژگی‌های اصیل نژاد ایرانی اشراقی بودن، شاعر بودن، ذوقی و شهودی بودن، است. حکمتی که در ایران باستان پرورش یافته حکمت خسروانی، جاویدان خرد یا حکمت پهلوی بوده که جنبه عرفانی آن بر جنبه عقلی و فلسفی آن غلبه دارد. «بسیاری از محققان اعتراف کرده اند که مبانی حکمت افلاطونی از دین زرتشت گرفته شده و حتی اگر به جزئیات آن وارد نشویم، بی‌شک اندیشه‌های افلاطون با دیدگاه‌های زرتشت نزدیک است. درباره مبانی عرفانی در دین زرتشت همواره بحث شده و به اندازه کافی شواهد و مدارک در اختیار بوده تا اندیشمندان را به این موضوع راهنمایی کند. نخستین شخصیتی که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده شیخ شهاب الدین سهروردی (۵۸۷-۵۴۹ هـ ق) است. او که به خوبی با حکمت و فلسفه یونانی و حکمت اشراقی زرتشتی آشنایی داشته به روشنی بیان نموده که حکمت نوری و اشراقی زرتشتی منبعی عرفانی است که به حکمت یونانی نیز راه یافته است و گفته: «علی هذا یبتنی قاعده الشرق فی النور و الظلمه، التي كانت طريقه حکماء الفرس مثل: جاماسب و بوذرجمهر و من قبلهم...» (کازرونی، ۱۳۸۰: ۱۷).

بنابراین حکمت خسروانی و عرفان زرتشتی براساس دو اصل نور و ظلمت، مثبت و منفی، فعلی و انفعالی، مینوی و گیتی‌ای، روحانی و جسمانی، صعود و نزول، استقرار یافته است که پایه عرفان اسلامی به شمار می‌آید. در کتاب تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی آمده: «پارسیان می‌گویند: زرتشت از میانه شعله‌های بزرگ نمودارشد و برایشان سخن گفت و دعوتشان به راستی و درستی کرد» (رضی، ۱۳۷۱: ۲۲۱). این آتشی که زرتشت از آن سخن می‌گوید که او را سوخته، همان «عشق» است که مولانا حاصل عمر خود دانسته که «خام بدم، پخته شدم، سوختم» و همه جنبش و حرکت هستی از گرمای این عشق است.

آتش زرتشت همان آتش عشق است که موجب روشنی و داشتن فرّه است. آتش معرفتی که

زرتشت با آن روشن می‌شود و تمثیل آتش و آتشکده به عنوان معبد و خانقاه از آن زمان در عرفان ایرانی پا بر جا ماند. بنابراین جوهر فرّ، چه کیانی باشد چه ایرانی، چه شاهانه باشد چه مردمی، از ماده نور است که نور نیز زاییده آتش است. این نور در افراد مختلف شدت و ضعف دارد. اما نفس باید قابلیت پذیرش نیروی روحانی و نورانی فرّ یا خورّه ایزدی را پیدا کند. مولانا در بیت‌های زیر «فرّ» یا «فرّه» را که همان نور ایزدی است به طور دقیق توصیف کرده است:

نور حق بر نور حس راکب بود      آنگهی جان سوی حق راغب شود  
...نور حس را نور حق تزیین بود      معنی نور علی نور این بود

(مولوی، ۱۳۷۵، ۲۵، ۱۲۹۳-۱۲۹۰)

نور خواهی مستعد نور شو      دور خواهی خویش بین و دور شو

(همان، ۱، ۳۶۰۶)

و یا:

در میان ظلمت جان تو نور چیست آن      فرّشاهی می‌نماید در دلم آن کیست آن

(همان، ۳۶۰۶)

شیخ نجم‌الدین رازی نیز در خصوص آتش عشق می‌گوید: «اوّل که شرّ آتش عشق از قداحه‌ای: «فأحببتُ أن أعرف» برخاست، هنوز نه عالم بود و نه آدم... چون در این عالم کبریت صدق طلب را که به حقیقت کبریت احمر است، آتش‌افروز آن شرر می‌کنند، از کبریت صدق طلب که نتیجه «یُحبُّونه» است شرر آن آتش که نتیجه «یُحبُّهم» است مشتعل می‌شود، آن شعله را عشق خوانند. عشق صفت آتش را دارد و سیر او در عالم نیستی است. هر کجا رسد و به هر چه رسد فنا بخشی «لأتبقی و لاتذر» پیدا کند» (رازی، ۱۳۶۷: ۶۲-۵۹).

همچنین زرتشت گفته است «سوختم... نور در پوست من درآمد...» (شهرزوری، ۱۳۸۴: ۲۱۵). این مطلب همان نکته‌ای است که در عرفان ایرانی و اسلامی ادامه یافت و مولانا در این باره می‌گوید:

حاصل از این سه سختم بیش نیست      سوختم و سوختم و سوختم

(مولوی، ۱۳۸۱، غ ۱۷۶۸)

آتش عشق فصل کاملی از آثار عرفانی را به خود اختصاص داده است. محبت نیز جلوه‌ای از این آتش دانسته شده و بلکه حرکت در هستی نیاز به گرما و محرک و شوق دارد و آن آتش را

ایجاد می‌کند. عشق و عاشق و معشوق حقیقی خداست و به همین دلیل عشق را اصلی ترین ویژگی حق و انگیزه ی پیدایش هستی دانسته اند. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد آتش در حقیقت همان نور است.

ما نیستانیم و عشقش آتشی است  
منتظر کان آتش اندر نی رسد  
این نیستان آب ز آتش می‌خورد  
تازه گردد ز آتشی کز وی رسد

(همان، غ ۸۳۱)

عارفان ایرانی، مثل مولانا، این آتش را در مکتب عشق و جمال به بیان‌هایی رمزی بیان نموده و دیدار با نور را چون زرتشت در مراحل سیر و سلوک نشان داده و در شهود باطنی به دیدار با نور رسیده‌اند. این آتش همان گفته مولاناست که «هرکه این آتش ندارد نیست باد» و این آتش در شراب معنوی و موسیقی عرفانی و جمال معشوق بروز می‌کند و عرفان ایرانی را یکسره به رنگ خود درمی‌آورد.

آتش عشق است کاندر نی فتاد  
جوشش عشق است کاندر می فتاد

(مولوی، ۱۳۷۵، ۱۰، ب ۱۰)

هنگامی که زرتشت به نزد گشتاسب می‌رود آتشی را در دست دارد که ادعا می‌کند از بهشت آورده اما او را نمی‌سوزاند. این آتش گرمای عشق بود که در می و جمال و خرد، ظهور می‌کند. به گفته اقبال لاهوری: «در نظر اصحاب جمال، حقیقت نهایی چیزی جز جمال سرمدی نیست. جمال سرمدی به اقتضای ذات خود، در پی آن است که روی خود را در آئینه جهان بنگرد، از این رو جهان، نگار یا عکس جهان سرمدی است... صوفیان ایرانی به اقتضای اصل زرتشتی خود، این عشق جهانگیر را آتش مقدس نامیدند که جز خدا، همه چیز را می‌سوزاند» (لاهوری، ۱۳۶۴، ۸۶). و همین دیدگاه زرتشتی نسبت به آتش را در آثار نوافلاطونی می‌توان دید که آتش را هیولی و ماده اولیه آفرینش دانسته‌اند. آنها عقیده داشته‌اند که آتش در هر جسمی هست و آتش حقیقی در عالم بالا وجود دارد همان عالم مُثُل افلاطونی که اصل آن را خرد دانسته‌اند که رمز تدبیر هستی است.

مولوی با آتش و ویژگی‌های آن یعنی حیات بخشی، مرگ آفرینی، زیبایی، پاک، شورآفرینی، حرارت بخشی، حرکت، روشنگری، راه‌نمایی و ... آشناست به همین سبب موضوع اصلی

مثنوی را عشق و سوز و گداز فراق و دور افتادن انسان از اصل خویش قرار می‌دهد که با آتش سازگاری و همنشینی دارد.

خاصه این آتش که جانِ آب‌هاست کار پروانه به عکسِ کارِ ماست  
(مولوی، ۱۳۷۵، ۵۵، ب، ۴۴۳)

هیچ مترس ز آتشم، زانکِ من آبم و خوشم جانب دولت آمدی، صدر تورااست، مرحبا  
(مولوی، ۱۳۸۱، غ، ۴۵)

یکی از کارکردهای آتش در اساطیر ایران، پاک‌کنندگی است. این کارکرد آتش را می‌توان با آتش عشق مربوط دانست؛ آتش پاک‌کننده است، عشق نیز چون آتش می‌سوزاند و هر چه جز معشوق را زایل می‌کند. به قول حضرت مولانا که می‌فرماید:

عشق، آن شعله‌هاست کاو چون برفروخت هر چه جز معشوقِ باقی، جمله سوخت  
(مولوی، ۱۳۷۵، ۱۳۸۵، د، ۵۸۸)

و نیز مولانا در این باره می‌گوید:

ای گوهر عشق، از چه بحری؟ وی آتش عشق، از چه درسی؟  
آنجا که تویی کی راه یابد؟ زان جانب چرخ و عرش و کرسی  
ای دل تو دلی، نه دیگ آهن از آتش عشق چند نفسی  
جان و دل و نفس هر سه سوزید تا کی گویم ظلمت نفسی  
(مولوی، ۱۳۸۱، غ، ۲۷۵۱)

عطار نیز چنین داد سخن می‌دهد:

عشق دریایی است قعرش ناپدید آب دریا آتش و موجش گوهر  
گوهرش اسرار و هر سرّی ازو سالکی را سوی معنی راهبر  
(عطار، ۱۳۶۲، غ، ۳۲۸)

به اعتقاد زرتشتیان هر انسان باید بداند وجودش از آتش است و مانند آتش باید خود را پاک و تصفیه گرداند تا به مقامات عالیه برسد و این نور و حرارت، خود و دیگران را پرورش دهد، و از آنجا که آتش از همه‌جا جمع‌آوری شده و بر فراز معبد قرار گرفته، هر شخصی از هر طبقه‌ای که باشد و خود را تصفیه گرداند، لیاقت و برتری خواهد یافت (ر.ک: شاهرخ، ۱۳۸۰: ۱۱۷). مولوی نیز با تأثیرپذیری از این اعتقاد باستانی، معتقد است عاشق را شاید که جان را،

چون هیزم، تقدیم آتش عشق کند تا در کوره عشق الهی پخته و پرورده شود و لایق پیوستن به وجود لایتناهی گردد. به طوری که در این زمینه می‌فرماید:

شرابم آتش عشقست و خاصه از کف حق حرام باد حیاتت، که جان حطب نکنی

(مولوی، ۱۳۸۱، غ ۳۰۶۱)

مولوی همچنین بر این عقیده است هر گاه انسان به اصل خود بیبندد و یا هر گاه عاشق و سالک در حق فانی شود هر چه از او به ظهور می‌رسد از حق است نه از او. در این مرحله عاشق، جسم را با آتش عشق الهی می‌سوزاند و به نوری پایدار تبدیل می‌کند:

شمع چون در نار شد کلی فنا      نه اثر بینی زشمع و نه ضیا

(مولوی، ۵، ب ۶۷۸)

این زبانه آتشی چون نور بود      سایه فانی شدن زو دور بود

(همان، ب ۶۸۲)

بنابراین مولوی انسان را در مقام فنا فی الله و در درجه انسان کامل یا همان ولی حق نور مطلق و آتش محض می‌خواند و براین باور است که انسان به اصل خود باز می‌گردد:

یا ولی حق که خوی حق گرفت      نور گشت و تابش مطلق گرفت

(مثنوی، ۳، ب ۳۳۵۳)

مکاشفه زرتشت پیامبر ایران باستان در دیدار با نور در ادبیات عرفان ایرانی گسترش یافته است. دیدار با پیر نورانی مانند مکاشفه سهروردی با ارسطو شامل یک گفتگوست که شبیه به آن در گائدها (یسنا ۴۳/۹) آمده است. معراج زرتشت مانند معراج حضرت محمد(ص) و معراج عرفای ایرانی است. در قرآن و سوره انعام نیز دیدار ابراهیم با ملکوت، شبیه به آن است. شباهت فراوانی بین دیدار با نور زرتشت و مکاشفه عرفانی ایرانی مانند روزبهان بقلی شیرازی دیده می‌شود که ادعا می‌کند حق را مشاهده کرده و او، با هزاران جمال بر او ظاهر شده است. شرح آن در کشف الاسرار، مکاشفات الانوار و عبهرالعاشقین آمده است. بهاء‌ولد در کتاب معارف خود چندین نمونه دیدار با پیر و مشاهده نورانی را نقل می‌کند که به نوعی ترجمه گفته‌های زرتشت به نظر می‌رسد (ر.ک: افراسیاب‌پور، ۱۳۸۴: ۴۰).

عشق مانند آتشی است که روحی حیوانی را می‌سوزاند و جاذبه عالم معناست و آنچه در این جهان دیده می‌شود پرتو این آتش عشق است و انسان تا زمانی که دلبستگی به این دنیا

دارد «عین آتش» شور و عشق عالم ملکوت را نمی‌بیند، آتش عشق را هر کسی بسته به استعداد و مرتبه تعالی روح خود درک می‌کند به همین جهت جلوه آن در ما متفاوت است. پرتو آتش عشق به این خاطر همیشه در وجود ما نیست زیرا ما بسته به این دنیا هستیم.

بادِ سوزان است این آتش، بدان  
پرتو آتش بود نه عین آن  
عین آتش در آئیر آمد یقین  
پرتو و سایه وی است اندر زمین

(همان، ۳، د، ۲۲، ب، ۲۲۱-۴۲۲۱)

مولانا گاه عشق را در میان برج نور می‌بیند که در میان آن برج نور، آتشی شگرف شعله می‌کشد و این تصویر را چنان ادامه می‌دهد که فضای قدسی و ملکوتی با نمادهای عرفانی ایجاد می‌کند.

بدیدم عشق را چون برج نوری  
چو اشتر مرغ، جانها گرد آن برج  
درون برج نوری، آه چه ناری!  
غذاشان، آتشی بس خوشگوار  
ز دور استاده جانم در تماشا  
به پیش آمد مرا خوش شه سواری

(مولوی، ۱۳۸۱، غ، ۲۶۹۰)

پیش‌تر نیز اشاره شد که زرتشتیان هرگز آتش پرست نبوده‌اند، بلکه آتش را مقدس می‌دانستند و آن را به عنوان واسطه معنوی با عالم روحانی به شمار می‌آوردند. آتش در دیدگاه آن‌ها دعا‌های انسان را با شعله‌های خود به سوی آسمان می‌برد. آتش آفریده اهورامزدا و بلکه بهترین نمود و جلوه خداست که باید ستایش گردد. در عرفان و تصوف آتش همواره دارای دو جنبه الهی و شیطانی بوده است. گویی هستی را آتش در نظر گرفته‌اند که در دو نقش، ظهور و بروز داشته، یکی خوبی و یکی بدی، به طوری که پیش‌تر اشاره شد جهان از دو بخش نور و ظلمت ترکیب یافته و از اندیشه زرتشتی مایه گرفته که جهان صحنه نبرد خیر و شر است و خدای یکتا با این دو نقش، هستی را خلق نموده و بلکه هر دو، جلوه حق هستند. به همین دلیل آتش بیش از خلقت همه موجودات بوده است چنانکه در آموزه‌های اسلامی، شیطان از آتش خلق شده و اشاره به این مطلب دارد که آتش در آفرینش بدی‌ها و خوبی‌ها نقش آفرینندگی دارد.

آتش در نقش منفی خود در همه ادیان و شاخه‌های عرفانی دیده می‌شود. اغلب نماینده نفس اماره انسان است. مانند آتش نمرود آتش شهوت و مانند آن.

بعد از آن نار نار شهوت است  
کاندرو اصل گناه و زگت است

نار بیرونی به آبی بفسُرد      نارِ شهوت تا به دوزخ می‌بَرَد

(مولوی، ۱۳۷۵، ۱، د، ب، ۹۸-۲۶۹۷)

این آتش‌های دوگانه، به درون انسان نیز راه دارند یعنی خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی و نفسانی را نیز شامل می‌گردند. چنانکه نجم رازی می‌گوید: «دوزخ به حقیقت در توست و آن صفات ذمیمه نفس اماره است. چون نسیم صبای عنایت بر تو وزید و آتش صفات ذمیمه تو فرو مرد و نور توبه که از انوار صفت توایی است در دل تو جای گرفت، فریاد بر درکات دوزخ وجود بشری افتاد» (رازی، ۱۳۵۲، ۳۵۶).

به گفته مولانا:

دلا اندر چه وسواسی که دود از نور شناسی؟!      بسوز از عشق نور او درون نار چون عودی  
نه از اولاد نمرودی که بسته آتش و دودی      چو فرزند خلیلی تو مترس از دود نمرودی  
در آتش باش جان من یکی چندی چو نرم      که گر آتش نبودی خود رخ آینه که زدودی

(مولوی، ۱۳۸۱، غ، ۲۵۲۴)

این عارفان به آتش مثبت نیز اشاره کرده‌اند مانند «آتش دلبر» که این آتش در گفته مولانا اشاره به عشق دارد.

برو ای دل، به سوی دلبر من      بدان خورشید شرق و شمع روشن...  
درا در آتشش، زیرا خلیلی      مرم از آتش، نه ای نمرود بد ظن

(همان، غ، ۱۹۱۵)

آتش نماد عشق و خیر و پاکی و زیبایی است، چنانکه می‌تواند نماد عذاب و گناه و نفس باشد. به قول مولانا:

چون گشاید با گشادم، چون ببندد بسته‌ام      گوی میدان خود کی باشد تا ز چوگان سرکشد  
همچو ابراهیم گاهم جانب آتش برد      همچو احمد گاهم از آتش سوی کوثر کشد  
گویی: «آتش خوشتر آید مر ترا یا کوثرش»      خوشترم آنست کان سلطان مرا خوشتر کشد

(همان، غ، ۷۵۱)

به همین دلیل، آتش ابراهیم و آتش نمرود در برابر هم قرار می‌گیرند و در حقیقت، جهان عرصه مبارزه این دو آتش است که ریشه زرتشتی دارد مانند همان ماجرای درویشان در مثنوی



که خدا را با دستی از آتش و دستی از آب کوثر ترسیم می‌کنند و برعکس عمل می‌کنند یعنی هر که در آتش برود آب می‌بیند و هر که در آب، آتش:

بانگ میزد آتش ای گیجانِ گول	من نی ام آتش منم چشمه قبول
چشم بندی کرده اند ای بی نظر	در من آی و هیچ مگریز از شرر
ای خلیل! اینجا شرار و دود نیست	جز که سحر و خدعه نمرود نیست
چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای	آتش، آب توست و تو پروانه‌ای
جان پروانه همی دارد ندا	کای دریغا صد هزارم پر بُدی
تا همی سوزید ز آتش بی امان	کوری چشم و دل نامحرمان
بر من آرد رحم جاهل از خری	من برو رحم آرم از بینش وری
خاصه این آتش که جان آبهاست	کار پروانه به عکس کار ماست
او ببیند نور و، در ناری رود	دل ببیند نار و در نوری شود
این چنین لعب آمد از ربّ جلیل	تا بینی کیست از آل خلیل
آتشی را شکل آبی داده‌اند	واندر آتش چشمه‌ای بگشاده‌اند

(مولوی، ۱۳۷۵، ۵، ب ۴۴۵-۴۳۵)

همان‌گونه که ذیل اسطوره‌های ایرانی گفته شد، باور انسان باستان بر این بود که آتش در باطن همه اشیا و موجودات (حتی جمادات) نهفته است. این باور در افکار مولانا هم مشاهده می‌شود. غزالی پویایی و حرکت اشیا را به واسطه گرما و آتشی می‌داند که در درون آن‌ها تعبیه شده است. «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ: و کار آتش حرکت و آرام ناگرفتن بود، و کار گِل سکینه و آرام است» (غزالی، ۱۳۸۳: ۱۰۷/۲). به عقیده عرفا، این حرارات و گرمی موجود در باطن موجودات، همان عشقی است که درباره آن سخن گفته شد. حرکت و کمال‌گرایی هستی، به خاطر عشقی است که در نهاد آن‌ها به ودیعه گذاشته شده و مولوی هم معتقد است اگر آتش عشق نبود دنیا افسرده و بی جان بود.

دور گردون‌ها ز موج عشق دان      گر نبودی عشق بفسردی جهان

(همان، ۵، ب ۳۸۵۴)

بنابراین حرکت هستی به واسطه انرژی و حرارت آتش عشق است که اگر نبود جهان هستی ساکن بود و رو به نابودی می‌رفت.

بنا بر آنچه پیشتر نیز اشاره شد، «زرتشت خود آتش را نمی‌پرستیده بلکه او آتش را فقط رمز قدوسی و نشانی گران‌بها از اهورامزدا می‌دانسته که به وسیله او به ماهیت و عصاره حقیقت علوی خداوند دانا پی می‌توان برد. این است آنچه به طور خلاصه از منطق و فلسفه زردشت می‌توان استنباط کرد» (کیانی نژاد، ۱۳۷۷: ۱۰).

مولانا نیز نور حق را بر سایر انوار برتری می‌دهد، و معتقد است نور حق خوراک حلق معنوی است، و لازمه حلق معنوی داشتن، رهایی از بند مادیات و نفسانیات است، یکی از مهم‌ترین فواید و کارکردهای نور در مثنوی، عمل ارتزاق روحانی بشر است:

نیست غیر نور آدم را خورش	از جُزِ آن، جان نباید پرورش
زین خورش‌ها اندک باز بُر	کین غذای خر بود، نه آن خُر
تا غذای اصل را قابل شوی	لقمه‌های نور را آکل شوی
... چون خوری یکبار از ماکولِ نور	خاک ریزی بر سر نان و تنور

(مولوی، د، ب ۵۹-۱۹۵۵)

مولوی دستور می‌دهد که:

إِغْتَذِ بِالنُّورِ كُنْ مِثْلَ الْبَصَرِ      وَ إِفِقِ الْاِمْلَاقَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ

(همان، د، ب ۲۹۷)

منظور وی از خوردن نور، خوردن همان طعام‌های معنوی است که برای خوردن آن نیازی به اسباب و علل مادی نیست. این خوراک‌های معنوی (نورانی)، زمینه ترکیه روحی و جسمی بشر را فراهم می‌کند. مولوی، نور صاف را همان نور محمدی یا برترین نورها می‌داند که خداوند متعال از آتش اخگری برداشته، پس آن را تحت نظر عنایت خود به نور صاف بدل کرده است. این نور، در بیان صاحب مثنوی، گاه از افق حضرت آدم (ع) و گاه از افق حضرت موسی (ع) و گاه سایر انبیا و اولیای الهی تجلی می‌یابد؛ زیرا حقیقت همه انبیا و اولیای الهی همان نور یگانه است و ایشان با هم اتحاد نوری دارند. در مثنوی نور احمدی همان تعین اول، عقل کل، روح اعظم و حقیقت محمدیه است (ر.ک: روحانی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۹۴). مولوی می‌گوید هر کس که وجودش به چنین نوری سرشته شده از روح و ملک هم فراتر می‌رود:

جسمشان را هم ز نورِ سرشته‌اند      تا از روح و از ملک بگذشته‌اند

(مولوی، د، ب ۳، ۸)

## نتیجه‌گیری

آتش در فرهنگ و ادب ملل گوناگون و ادیان الهی، نماد روشنائی، عدالت و پاکی اهورایی و فره ایزدی و تمییزدهنده حق از باطل و راستی است. آتش نماد اهورامزدا به عنوان نماد مورد احترام و پرستش در دین زرتشت قرار گرفت و بعدها در تمامی ادیان نوظهور جلوه گر شد و هر کدام از این ادیان به نحوی آتش و روشنائی حاصل از آن را با ویژگی‌های مادی و معنوی خود مرتبط نمودند. به عنوان مثال خدا در کوه طور به صورت آتش بر موسی هویدا گشت.

آتش زرتشت همان آتش عشق است. آتش معرفتی که دین زرتشت با آن روشن می‌شود و تمثیل آتش و آتشکده به عنوان معبد و خانقاه از آن زمان در عرفان ایرانی پا بر جا می‌ماند. این آتش در عرفان نماد نور و عشق و اشراق و همچنین خرد و پیوند با خدا می‌گردد که در عرفان اسلامی و زرتشتی نیز که بخش‌های اصلی عرفان ایرانی به شمار می‌آیند همین مطلب به چشم می‌خورد. آتش به صورت عشق در عرفان حضور یافته و در تمام کشف و شهودهای عارفان همواره نور و آتش به نوعی دیده می‌شود و درآیین زرتشت نیز همواره خدای یکتا پرستیده می‌شد و نور و آتش برترین جلوه‌های حق قلمداد می‌گردید.

با تأثیرپذیری از آموزه‌های زرتشتی خداوند در سایر ادیان به ویژه در ادیان ابراهیمی نور دانسته شده و خدا همواره به صورت نور یا آتش بر انبیاء و اولیاء عرفا جلوه کرده است. مولانا نیز بر اساس تجربه عرفانی خود، واژه نور را برای توصیف حقیقت وجود حضرت حق به کار می‌برد.

از همه اوهام و تصویرات دور نورِ نورِ نورِ نورِ نور

(مولوی، ۶د، ب ۲۱۴۹)

مولوی همچنین با آتش و ویژگی‌های آن؛ یعنی حیات بخشی، مرگ‌آفرینی، زیبایی، پاکی، شورآفرینی، حرارت بخشی، حرکت، روشنگری، راه‌نمایی و ... آشناسست به همین سبب موضوع اصلی مثنوی را عشق و سوز و گداز فراق و دور افتادن انسان از اصل خویش قرار می‌دهد که با آتش سازگاری و همنشینی دارد.

خاصه این آتش که جان آب‌هاست کار پروانه عکس کار ماست

(مولوی، ۵د، ب ۴۴۳)

همان پیام اصلی دین زرتشت که راستی و درستی از راه محبت و عشق است که در عرفان اسلامی با نام مکتب عشق زنده شده است. نکته‌ای که می‌توان به جرأت گفت مولانا اساس کار سرودن مثنوی خود را بر آن بنا نهاده و می‌گوید:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

(مولوی، ۱۵، ب ۹)

مولوی عشق را آتشی می‌داند که تمام وجود سالک راه حق را می‌سوزاند و وجود او را از ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها پاک و مبرا می‌کند. او می‌گوید هر آنکس که آتش عشق ندارد هلاک خواهد شد.

### منابع

### کتاب‌ها

قرآن مجید (۱۳۸۸) ترجمه بر اساس المیزان، ترجمه سید محمد رضا صفوی، قم: دفتر نشر معارف.

آموزگار، ژاله (۱۳۷۴) *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.

آمیه، پیر (۱۳۴۹) *تاریخ ایلام*، ترجمه شیرین بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۹۳) *اسطوره بیان نمادین*، تهران: انتشارات کاروان.

افراسیاب پور، علی اکبر (۱۳۸۴) *زیبایی پرستی در عرفان اسلامی*، تهران: انتشارات طه‌وری.

بهار، مهرداد (۱۳۷۶) *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران: انتشارات فکر روز.

پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶) *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، جلد ۱، تهران: انتشارات دانشگاه.

رازی، نجم‌الدین (۱۳۵۲) *مرصادالعباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۷) *رساله عشق و عقل (معیار الصدق فی مصداق العشق)*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

رجبی، پرویز (۱۳۸۰) *هزاره‌های گمشده*، جلد ۱، تهران: انتشارات طوس.

رضی، هاشم (۱۳۷۱) *تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی*، تهران: انتشارات بهجت.

شاهرخ، ارباب کیخسرو (۱۳۸۰) زرتشت پیامبری که از نو باید شناخت، تهران: انتشارات جامی.

شهرزوری، محمد بن محمود (۱۳۸۴) *نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکما)*، مترجم مقصود علی تبریزی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳) *شاهنامه*، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، ۹جلدی، تهران: نشر قطره.

کارنوی، جوزف آلبرت (۱۳۸۳) *اساطیر ایرانی*، مترجم احمد طباطبایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کیانی‌نژاد، زین‌الدین (۱۳۷۷) *جلوه‌هایی از عرفان ایران باستان*، تهران: انتشارات عطایی.  
کازرونی، محمود بن مسعود (۱۳۸۰) *شرح حکمه الاشراق سهروردی*، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

لاهوری، محمد اقبال (۱۳۶۴) *سیر فلسفه در ایران*، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، تهران: انتشارات امیرکبیر.

محمد، معین (۱۳۸۴) *مزدیسنا و ادب پارسی*، جلد ۱ و ۲، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵) *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران: انتشارات بهزاد.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۱) *کلیات دیوان شمس تبریزی*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

نیشابوری، عطار (۱۳۶۲) *دیوان عطار*، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یاحقی، محمد (۱۳۸۸) *فرهنگ اساطیر و فرهنگ‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.

## مقالات

روحانی رضا. (۱۳۸۷). *زمینه‌ها و انگیزه‌های اتحاد انبیا در مثنوی*. مطالعات عرفانی، ۱(۷)،

## References

### Books

*The Holy Quran* (2009) translated according to Al-Mizan, translated by Seyyed Mohammad Reza Safavi, Qom: Maarif Publishing House.

Afrasiabpour, Ali Akbar (2005) *Aestheticism in Islamic Mysticism*, Tehran, Tahori Publications.

Amieh, Pir (1970) *History of Ilam*, translated by Shirin Bayani, Tehran: Tehran University Press.

Amoozgar, Jhaleh (1995) *Mythological History of Iran*, Tehran: Publications of Organization for Studying and Compiling Human Sciences Books.

Bahar, Mehrdad (1997) *A few essays on Iranian culture*, Tehran: Feker Rooz Publications.

Esmailpour, Abulqasem (2013) *The Myth of Symbolic Expression*, Tehran: Karvan Publications.

Ferdowsi, Abolqasem (2013) *Shahnameh*, by the effort of Dr. Saeed Hamidian, 9 volumes, Tehran: Qatre Publishing.

Karnoy, Joseph Albert (2004) *Iranian Mythology*, translated by Ahmad Tabatabai, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Kazaruni, Mahmoud bin Masoud (2010) *The description of Hikma al-Ishraq Suhrawardi*, by Abdullah Noorani and Mehdi Mohaghegh, Tehran: University of Tehran Press.

Kiani-nejad, Zain-al-Din (1998) *Manifestations of ancient Iranian mysticism*, Tehran: Atai Publications.

Lahori, Mohammad Iqbal (1985) *History of Philosophy in Iran*, translated by Amir Hossein Arianpour, Tehran: Amir Kabir Publications.

Maulavi, Jalaluddin Mohammad (1996) *Masnavi al-Manivi*, edited by Reynolds Nicholson, Tehran: Behzad Publications.

Maulvi, Jalaluddin Mohammad (2011) *The Generalities of Diwan Shams Tabrizi*, with corrections and margins by Badia-ul-Zaman Forozanfar, Tehran: Tehran University Press.

Mohammad, Moin (2004) *Mazdisna and Persian literature*, volumes 1 and 2, Tehran: University of Tehran Publications.

Neishabouri, Attar (1983) *Divan Attar*, edited and revised by Taqi Tafzali, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Pordawood, Ebrahim (1977) *Yachts*, by the efforts of Bahram Farh-Voshi, Volume 1, Tehran: University Publications.

Rajabi, Parviz (2010) *The Lost Millenaries*, Volume 1, Tehran: Tos Publications.

Razi, Hashem (1992) *History of Iranian Religion Studies*, Tehran: Behjat Publications.

Razi, Najm al-Din (1973) *Mersad al-Abad*, under the care of Dr. Mohammad Amin Riahi, Tehran: Book Translation and Publishing Company.

Razi, Najm al-Din (1988) *The treatise of love and reason (the measure of sincerity in the example of love)*, edited and corrected by Taqi Tafzali, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Shahrokh, Arbab Kikhusro (2001) *Zarathustra a prophet who must be known anew*, Tehran: Jami Publications.

Shahrzouri, Mohammad bin Mahmoud (2005) *Nozhah al-Arawah and Rozada al-Afarah (The History of Al-Hakma)*, translated by Maqsood Ali Tabrizi, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Yahaghi, Mohammad (2009) *The culture of myths and idioms in Persian literature*, Tehran: Contemporary Culture.

#### **Articles**

Rouhani, R. (2008). The Backgrounds and Incentives of the Prophets, union: in Rumi's Mathnawi. *s-erfani*, 1(7), 93-124. dor:20.1001.1.20086555.1387.1.7.5.8

Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts  
(Dehkhoda)

Volume 14, Number 54, Winter 2022, pp. 342-365

Date of receipt: 5/10/2018, Date of acceptance: 15/5/2022

(Research Article)

DOI: [10.30495/dk.2022.575867.1200](https://doi.org/10.30495/dk.2022.575867.1200)

۳۶۵

## Investigation of Fire in Ancient Iran and How It Reflects in Mowlana's Thought

Dr. Sohaila Zoghi<sup>1</sup>

### Abstract

One of the constructive and fundamental elements in the material world, which has always played a valuable role in human life, is "fire." Whatever exists in the universe is related to this sacred element. Fire has long had a special place in Iran. Zarathustra gave it a moral and spiritual aspect and considered it a sign of purity. Given the mysterious nature of the fire and the symbolism of fire in myths of the past and present religions, we find that this element has always been linked to the life and lives of humans and its ritual ceremonies. It is certain that the fire in the cultural background of our ancestors was religious belief, but today it can be regarded as a symbol of bondage in past and present culture. Iranian mystics like Rumi expressed this fire in the school of love and beauty in expressive expressions and seeing light like Zoroastrians in the course of the spiritual journey, And has come to light with inward intuition. This is the fire that has been echoed by Rumi: "Whoever does not have this fire is nothing." And this fire appears in spiritual wine and mystical music and beauty of the beloved And completely colors the mysticism of Iran. In this speech, it is attempted to provide an interpretation and analysis of the fire in the view of Rumi through an analytical method (library).

**Keywords:** fire, ancient Iran, Rumi, mysticism, love.

<sup>1</sup> . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Center of Nazarabad, Islamic Azad University, Nazarabad, Iran. [soheila.zoghi@yahoo.com](mailto:soheila.zoghi@yahoo.com)